

بزرگ‌ترین نعمت اجتماعی

کسی که بیشترین خدمت را در این زمینه انجام داد، خواه‌نصیر طوسی بود که با فراست و کیاستی خاص، وزارت مغول‌ها را پذیرفت و زمینه را برای تشکیل یک جامعه شیعی فراهم کرد که در بلندمدت به حکومت شیعی بینجامد. اما هیچ‌گاه خودش به‌عنوان رئیس حکومت شناخته نشد و در هیچ زمان دیگری هم پس از او، چنین شرایطی پیش نیامد. فقط در زمان ما بود که خدای متعال بر ما منت گذاشت و فردی را از تبار پیامبر ﷺ، که دارای مشروعیت الهی است، در رأس هرم قدرت حکومت قرار داد. در نتیجه، همه شئون حکومت و اندام‌های این پیکر، به برکت مشروعیت او، مشروعیت دارند؛ البته تا آنجایی که مخالفت قطعی نکنند. این بزرگ‌ترین نعمت اجتماعی است که در طول تاریخ اسلام پس از نعمت ائمه اطهار ﷺ سراغ داریم. اگر دقت کنیم، درمی‌یابیم که ویژگی این حکومت، که به آن «اسلامی» می‌گوییم، تنها به‌واسطه مسائل اقتصادی، کشاورزی، بین‌المللی، مدیریت‌های داخلی و مانند اینها نیست؛ زیرا کمابیش همه دنیا این مسائل را داشته و دارند. در فرهنگ ما نیز نقل کرده‌اند که در بین پادشاهان ساسانی، *انوشیروان* نیز حکومتی بر اساس عدالت تشکیل داده بود؛ هرچند در صحت آن تشکیک‌هایی ایجاد شده است. در طول تاریخ افراد مختلفی تلاش کرده‌اند تا برای مردم خود، رفاه، آرامش و امنیت فراهم سازند، و رسیدن به این اهداف، به میزان توانایی، امکانات و شرایط آنها بستگی داشته است. اما اگر هم موفق می‌شدند، هیچ‌یک اسلامی نبودند. رسیدن به این اهداف، زمانی «اسلامی» می‌شود که مبتنی بر فرهنگ اسلام باشد؛ یعنی باورها و ارزش‌های اسلامی ترویج شود. کسانی که در تدبیر امور جامعه مؤثرند، باورهای اسلامی داشته باشند. به ارزش‌های اسلامی احترام بگذارند و درصدد اجرا و تحقق آنها باشند. در غیر این صورت، شکل ظاهری بسیاری از حکومت‌ها شبیه اینهاست، اما این دلیل اسلامیت این حکومت‌ها نیست.

تنزل جامعه در مسائل فرهنگی

اگر واقعاً این مطلب صحیح باشد که اسلامی بودن یک نظام، به فرهنگ آن نظام است، بالاترین وظیفه دست‌اندرکاران نظام اسلامی، ترویج فرهنگ اسلامی است. البته متأسفانه با هزار تأسف، واژه «فرهنگ» دچار ابهام شده، و چنان تنزل یافته که معنای گویش‌ها و حرکت‌های موزون پیدا کرده است. براین اساس، وقتی می‌گویند بودجه‌ای برای فرهنگ کشور در نظر می‌گیرند، آن را صرف تشکیل گروه‌هایی برای حرکات و نغمه‌های موزون و گویش‌های محلی می‌کنند؛ یعنی منظور از فرهنگ اینهاست. این از مصیبت‌های فرهنگ است. درحالی‌که منظور از فرهنگ، باورها و ارزش‌هاست. مسائل

جایگاه آموزه‌های اسلامی در امور مدیریتی

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح*

اشاره

بزرگ‌ترین نعمتی که ما در این عصر سراغ داریم و خدای متعال آن را به جامعه ما افزوده، برقراری نظام اسلامی است. از زمان ظهور پیامبر اکرم ﷺ تقریباً حدود یک دهه یا بیشتر سپری شده بود که جامعه اسلامی در مدینه تشکیل شد و تا آخر عمر آن حضرت، ریاست این جامعه با ایشان بود. این مقدار را همه مسلمان‌ها معتقد هستند. اما ما معتقدیم که پس از رحلت پیامبر ﷺ، کسانی که دارای مقام عصمت بودند و می‌توان گفت در همه فضایل - به غیر از نبوت و رسالت - مانند ایشان بودند، برای این کار تعیین شده و زمان محدودی نیز عهده‌دار این مسئولیت بودند؛ حدود پنج سال امیرالمؤمنان علی ﷺ و مدتی نیز امام حسن ﷺ عهده‌دار این مقام بودند. اما از زمان امام حسن ﷺ به بعد، حکومتی که مشروعیت دینی و الهی داشته باشد، در هیچ کشور اسلامی تشکیل نشد. در زمان سایر ائمه، ایشان یا در زندان، و یا در تبعید و تحت نظر بودند و در نهایت نیز کارشان به شهادت می‌انجامید. پس از غیبت امام زمان نیز هیچ‌گاه علما موفق نشدند حکومتی تشکیل دهند که مسئولیت آن با کسی باشد که از سوی خدا مشروعیت داشته باشد.

دیگر، محصول و میوه‌های این فرهنگ‌اند. اگر این چنین باشد، بی‌شک مدیران جامعه‌ای که به مدیریت نیاز دارد، باید این فرهنگ را پذیرفته باشند و درصدد اجرا، تعمیم، ترویج و تحقق آن باشند. به‌نظر می‌رسد، این نتیجه‌گیری از آن مقدمه، چندان مشکل نباشد. متأسفانه با اینکه نزدیک چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد و در عرصه‌های مختلفی از زندگی اجتماعی، پیشرفت‌های چشمگیر و قابل توجه، و حتی کم‌نظیری داشته‌ایم، اما در عرصه فرهنگ، آن‌گونه که باید و شاید پیشرفت نکرده‌ایم؛ چه‌بسا حتی در مواردی هم تنزل داشته‌ایم.

فرهنگ، برآیندی از علوم مختلف

فرهنگ یک مفهوم انتزاعی است. باید ملاحظه کرد چه باورها و ارزش‌هایی باید در جامعه وجود داشته باشد تا بگوییم فرهنگ اسلامی بر آن حاکم است. این موضوع با رشته‌های مختلفی از علوم، و عمدتاً با علوم انسانی، بستگی و ارتباط پیدا می‌کند. باید به‌درستی در هریک از این رشته‌ها تحقیق صورت گیرد و عوامل بیگانه آن حذف، و عوامل اصیل آن تقویت شود تا بتوان گفت: به فرهنگ اسلام خدمت کرده‌ایم. بنابراین، فرهنگ رشته‌ای در مقابل اقتصاد، حقوق، سیاست، تعلیم و تربیت، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیست، بلکه برآیندی از همه این علوم، و حتی فلسفه، کلام و دین‌شناسی و سایر علوم است که مجموع آنها باورها را تشکیل می‌دهد. این باورها، زمینه نظام‌های ارزشی خاصی می‌شود. در این صورت، فرهنگ «اسلامی» می‌شود. به‌هرحال، باید با کمال تأسف، به این نکته اعتراف کرد که به‌رغم اینکه بنیان‌گذار این نظام، فقیه برجسته جامع و دوراندیش فوق‌العاده‌ای بود، اهتمام جدی برای مسائل فرهنگی داشت، اما در عمل شرایط به‌گونه‌ای که باید فراهم نشد و به هدف نهایی‌اش نرسید.

دشواری تحول در مسائل فرهنگی

البته توقع اینکه در فرصتی کوتاه، همه این مشکلات حل، ضعف‌ها برطرف، و فرهنگ کشور از عناصر بیگانه زدوده و اسلامی شود، توقع درستی نیست. همان‌طور که جامعه‌شناسان، به‌ویژه افرادی که در حوزه مسائل فرهنگی فعالیت می‌کنند، اعتراف می‌کنند که تحول در مسائل فرهنگی از دیرپاترین کارهایی است که در جامعه صورت می‌گیرد. یک نظام سیاسی را می‌توان با یک کودتا عوض کرد؛ تغییر نظام اقتصادی اگرچه مشکل‌تر است، می‌توان آن را به‌صورت تدریجی تغییر داد، اما تحولات فرهنگی بسیار دشوار و دیرپاست. یک مثال ساده در این باره، مربوط به عشایر کشور خودمان است؛ عشایری که بسیار علاقه‌مند به اسلام و تشیع هستند و در طول قرن‌ها، بخصوص در نیم قرن اخیر،

امتحان خود را پس داده‌اند؛ عشایری که به احکام اسلام و تشیع پایبندند؛ به هر سیدی، به‌خاطر انتسابشان به اهل بیت علیهم‌السلام علاقه‌مندند و این یک واقعیت است. شاید در هیچ کشوری چنین اقوامی نداشته باشیم که به‌طور کامل عاشق اهل بیت علیهم‌السلام باشند. اما در میان همین اقوام، برخی سنت‌های غیراسلامی و حتی ضداسلامی وجود دارد که به‌رغم تلاش‌هایی که انجام گرفته، هنوز این سنت‌ها ریشه‌کن نشده است. در برخی استان‌ها اقوامی وجود دارند که معتقدند: یک دختر تا زمانی که پسر عمو دارد، حق ندارد با فرد دیگری ازدواج کند. تنها در صورتی حق دارد با فرد دیگری ازدواج کند که پسر عمویش اجازه دهد! یعنی دختر عمو برای پسر عموست؛ چه راضی باشد یا نباشد. درحالی‌که این فرهنگ بر خلاف اسلام، قرآن، روایات اهل بیت علیهم‌السلام است. به‌هرحال، این سنت از قرن‌ها پیش وجود داشته و هنوز هم وجود دارد. پس ایجاد تحول فرهنگی بسیار مشکل است؛ به‌ویژه در میان برخی اقوام این مشکلات بیشتر است. ولی کمابیش در میان همه قشرهاست. گاهی خود ما نیز در قضاوت‌هایمان محکوم ارزش‌هایی هستیم که از رسانه‌های مختلف، به مردم منتقل شده است و ناخودآگاه به آنها ارزش می‌دهیم. درحالی‌که برخی از این ارزش‌ها، از نظر اسلام هیچ ارزشی ندارند، ولی متأسفانه ما در برخی از بحث‌هایمان بر آنها تکیه می‌کنیم، یعنی ارزش‌های غربی و الحادی چنان ریشه پیدا کرده است و همه آن را پذیرفته‌اند که تعویض آنها به ذهن کسی خطور نمی‌کند. حتی اگر کسی بر خلاف آن فکر کند. یا چیزی بگوید، گویا فردی شاذ، منحرف و کج‌فهم است.

مدیران، مهم‌ترین عامل اسلامی کردن مدیریت در کشور

به‌هرحال، مدیریتی که در جامعه هست، ابتدا باید خودش را اسلامی کند و بعد هم بتواند سایر نهادها را اسلامی کند تا جامعه اسلامی شود. شاید مهم‌ترین نقش را در این زمینه، مدیران کشور داشته باشند. چه‌بسا فکر کنیم آموزش و پرورش مهم‌ترین رکن است. همین‌طور هم هست؛ اما در خود آموزش و پرورش، مدیران بیشترین نقش را در برنامه‌ریزی و اجرا ایفا می‌کنند.

مدیریت اسلامی، آری یا خیر؟

گاهی گفته می‌شود: آیا واقعاً مدیریت اسلامی داریم؟ این همه بزرگان دنیا زحمت کشیدند و اصول مدیریت را تدوین کردند، در این باره بحث کردند و زحمت‌ها و هزینه‌های سنگینی را متحمل شدند تا قضایای مدیریت را به اثبات رسانند، همراه با تجربه‌های زیادی، که واقعاً قابل تقدیر و تشکر است. با این همه تلاش انجام‌شده، منظور شما از «مدیریت اسلامی» چیست؟ از زمانی که مسئله اسلامی کردن

مدیریت. ایدئولوژی، دین، احساسات، عواطف و مانند اینها در علم مدیریت به این معنا دخالت ندارد، نه به آن معنایی که ما از اول برای علم قائل بودیم. اما مسائل مربوط به مدیریت، فقط علم مدیریت نیست. چنانکه در حوزه اقتصاد هم برخی مسائل مطرح است که جز علم اقتصاد نیست. مثل قانون دست غیبی. بر اساس این قانون، اگر در شرایط آزاد و رقابتی، یک جنس به وسیله افراد یا گروه‌های مختلف تولید و عرضه شود، در اثر رقابت، این جنس قیمت واقعی خود را پیدا می‌کند. می‌گویند: دست غیبی قیمت را مشخص می‌کند؛ یعنی قیمت خودبه‌خود مشخص می‌شود. اما اینکه ما می‌توانیم تولید کنیم، چگونه تولید کنیم، با چه ابزاری تولید کنیم؛ مکانیزه باشد یا دستی یا راه دیگر؛ اینها را علم مدیریت نمی‌گوییم. چنانکه علم اقتصاد هم نمی‌گوییم.

مدیریت و رسیدن به منافع، به هر قیمتی!

شاید این تعبیر را از مرحوم آقای صدر یاد گرفته باشیم که پس از علم اقتصاد، نوبت به نظام اقتصادی می‌رسد. در نظام اقتصادی، استراتژی‌های رفتار اقتصادی یک جامعه تعیین می‌شود. پس از آن، نوبت به راهبردها و برنامه‌های اجرایی و مانند آن می‌رسد. علم به آن معنا که رابطه بین موضوع و محمول از راه تجربی اثبات می‌شد، ارتباطی با دین و ارزش‌ها نداشت. مسلمان و کافر برای این علم مساوی بود. اما پذیرفتن نظام اقتصادی این‌گونه نیست. اینجاست که مردم خواسته‌ها و سلیقه‌های مختلف دارند. شرایط اقلیمی و ایدئولوژی‌ها نیز مؤثر هستند. این مسائل کمک می‌کند به اینکه چه نوع نظام اقتصادی‌ای را بپذیرند. در نظام سرمایه‌داری، سرمایه‌دار سود را می‌پرستد. مدیریتش نیز بر این مبناست که بنگاه اقتصادی او سود بیشتری تولید کند؛ یعنی از این منظر، مدیریت او وقتی صحیح است که سود بیشتری تولید کند؛ بدین معنا که مقدمات، اسباب و مؤلفه‌ها را به گونه‌ای تنظیم کند که سود بیشتری به وجود آید. در واقع، ناخوانده، ناگفته و نانوشته این ایدئولوژی را پذیرفته، و آن ایدئولوژی پول‌پرستی است. اینکه دیگران بمیرند یا بمانند برای آنها تفاوتی ندارد. بارها خوانده‌ایم که در کشوری مازاد فروش گندم یا برنج آن را در اقیانوس‌ها ریخته‌اند و نابود کرده‌اند؛ چرا؟ برای اینکه قیمت نشکند و سودشان محفوظ بماند. آیا اگر اینها اندکی عاطفه انسانی، دین و اعتقاد به خدا و قیامت داشتند، این کارها را می‌کردند؟ ادعا می‌کنند ما به ضعیفان خدمت، و از حقوق بشر دفاع می‌کنیم، ولی دروغ می‌گویند. فکرشان تنها این است که از هر طریقی سود بیشتری کسب کنند. همان‌گونه که کسانی امروز می‌خواهند بر دنیا سلطه یابند و سلطه خود را حفظ کنند و توسعه دهند.

دانشگاه‌ها مطرح شد، این پرسش به‌طور جدی، بخصوص در دانشگاه‌ها مطرح می‌شد که اصلاً علم اسلامی و غیراسلامی وجود ندارد؛ علم باید بی‌طرف باشد و اگر بی‌طرف نباشد، علم نیست، بلکه هوس، و تابع ذوق و سلیقه است؛ علم زمانی علم است که بی‌طرف باشد؛ یعنی محقق، گوینده، استاد و خواننده آن علم، آن را از این جهت دنبال کنند که بخواهند این علم را بدانند و اثبات کنند؛ نه اینکه چون دارای این مذهب‌اند، آن را دنبال کنند. با این حال، اسلامی کردن دانشگاه‌ها یا اسلامی کردن علم و از جمله اسلامی کردن مدیریت، چه معنایی دارد؟ به‌هرحال، شایسته است گروهی از محققان این مسئله را به‌صورت بنیانی و ریشه‌ای تبیین، و ابعاد مختلف آن را منصفانه و بی‌طرفانه بررسی کنند و یک پاسخ قاطع، روشن و مورد قبول هر انسان منصف را بیان کنند.

علم و دین

به نظر می‌رسد، قبل از پاسخ به این پرسش، باید این سؤال را مطرح کرد که آیا علم با دین ارتباطی دارد یا دو مقوله متباین هستند و ربطی به هم ندارند؟ امروزه منظور از علم، غیر از معنایی است که از اول برای آن قائل بودیم. امروزه علم به اموری می‌گویند که از راه تجربه حسی و قابل ارائه به دیگران اثبات شود؛ یعنی اگر از راه تجربه حسی قابل ارائه به دیگران به دست نیامده باشد، علم نیست. اینها عناصری است که در تعریف علم اخذ می‌کنند؛ یعنی باید گزاره‌ای باشد که بر اساس تجربه حسی قابل اثبات، و قابل ارائه به دیگران باشد. براین اساس، قضایای منطق، متافیزیک و فلسفه، علم نیست؛ حتی برخی تصریح کرده‌اند که روان‌شناسی علم نیست و فقط بررسی پدیده‌های رفتاری در روان‌شناسی، علم است، وگرنه آنچه مربوط به تجربه حسی نیست مانند اینکه روح چیست، چند قوه دارد و تعلقش به ماده چگونه است، علم نیست. همچنین تصریح می‌کنند که فلسفه غیر از علم است، و علم فقط با ابزار تجربی اثبات می‌شود. پس در تعریف علم، یک اختلاف وجود دارد. آیا خدا را می‌توان با تجربه حسی اثبات کرد؟ وقتی خدا را با برهان عقلی اثبات می‌کنیم، اگر خدشه‌ای در آن باشد، نمی‌پذیریم. اما اگر خدشه‌ای نداشته باشد، از دلایل تجربی مهم‌تر و قطع‌آورتر است؛ چرا می‌گویید علم نیست!؟

ولی فرهنگ عمومی دنیا این‌گونه نیست و به این راحتی از ما نمی‌پذیرند. می‌گویند این مسائل مربوط به دین و ایدئولوژی است، اما علم نیست. فلسفه، دین، ایدئولوژی و امثال اینها ارتباطی با علم ندارد؛ چون علم آن است که با ابزارهای حسی اثبات شود. اگر این را بپذیریم که با چنین کسانی صحبت کنیم و آنها ملتزم شدند به اینکه قضایای اصلی مدیریت نیز به همین شکل اثبات می‌شود، در این صورت می‌گوییم ما یک علم مدیریت داریم، یک فلسفه مدیریت، یک نظام مدیریت و یک برنامه

هدف، نابودی مسلمانان

برای نمونه، حدود سه میلیون ویتنامی در جنگ ویتنام به وسیله آمریکا کشته شدند. برای چه؟ برای اینکه آمریکا سلطه‌اش را بر آسیای شرقی توسعه دهد. آیا این رعایت حقوق بشر است؟! این دین است؟! این ایدئولوژی است؟! این عدالت است؟! این انسانیت است؟! این اخلاق است؟! نام این چیست؟ امروزه آمریکا در همه جنایات‌های بی‌سابقه‌ای که در کشورهای خاورمیانه رخ می‌دهد - مانند سربریدن فرزند در برابر مادر - شریک است. چرا؟ برای اینکه مسلمان‌ها را با هم درگیر کنند تا قدرت اسلامی در عالم شکل نگیرد. امروز به نفع یکی و فردا به نفع دیگری کار می‌کنند. خودش داعش را ایجاد می‌کند و بعد خودش هم می‌گوید باید با داعش مبارزه کرد. خودش صدام را سر کار آورد و پس از مدتی او را ساقط کرد. آنها که عاشق این افراد نیستند. به دنبال این هستند که مسلمانان و اسلام به هر شکل ممکن نابود و ضعیف شوند.

تأثیرپذیری مدیریت از فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و دین

پس نظام مدیریت، نه علم مدیریت که طبق اصطلاح روز به معنای علم تجربی است، متأثر از افکار، اندیشه‌ها، اخلاق، ارزش‌ها، دین و فرهنگ است. در بسیاری از کشورها، هرچند به دین الهی و اسلامی اعتقادی ندارند، یک مجموعه فرهنگ‌های ملی دارند که بر اساس آنها زیر بار هر زورگویی‌ای نمی‌روند. بنابراین، ما می‌توانیم در نظام مدیریت، نه علم مدیریت، فرهنگ‌مان، یعنی باورها و ارزش‌هایمان را حاکم کنیم؛ اینکه چگونه منابع و نیروهای انسانی را به کار گیریم، چگونه آنها را انتخاب و تربیت کنیم و آنها را حفظ کنیم، از اصول مدیریت صحیح است. بر چه اساسی باید این کارها را انجام داد؟ در این امور، نظام ارزشی، فکر، باورها و ارزش‌ها، اعتقادات و حتی فرهنگ‌های ملی اثرگذار است.

برخی می‌گویند اسلام چه ارتباطی با مدیریت دارد. اسلام اولاً، می‌تواند در فلسفه مدیریت اثر بگذارد؛ به‌ویژه در مواردی که با منابع انسانی ارتباط دارد. وقتی یک بنگاه اقتصادی یا نهاد سیاسی را تأسیس می‌کنید، چه هدفی برای خود در نظر می‌گیرید. تسلط خودتان؟ رفاه زندگی‌تان؟ افزایش سرمایه‌تان؟ یا نه، ارزش‌های انسانی و عدالت نیز تأثیرگذار است؟ یا اینکه وقتی به مقاصدتان برسید، حتی اگر حقوق میلیاردها انسان نابود شود، بر اساس ضابطه‌هایی که به شما می‌دهند، می‌گویند مدیریت خوبی بوده است؛ چون به هدف موردنظر خود رسیده‌اید. اما بر اساس مدیریت اسلامی، باید یک مدیریت کلان بر همه نهادهای اجتماعی داشته باشید که همه را با هم هماهنگ، و اهداف عالی را

محقق سازد، یا لاقفل به آنها آسیب نرسد. وقتی می‌توان از مدیریت اسلامی سخن گفت که نهادهای مدیریتی و سازمان‌ها را به گونه‌ای ساماندهی کرد، و افراد و مدیران به‌گونه‌ای تربیت شوند که غیر از اهداف خاص مادی سازمانی، اهداف کل جامعه، ارزش‌های انسانی و عدالت را نیز در نظر داشته باشند. اگر این‌گونه نباشد، این نوع مدیریت اسلامی نیست. در هر نوع اقتصادی، اعم از سوسیالیستی، کمونیستی، امپریالیستی و لیبرال قواعد علمی حاکم است. اما سخن در این است که افکار، عقاید، ارزش‌ها، فرهنگ و دین مردم در نوع نظامی که می‌پذیرند، تأثیرگذار است.

مدیریت لیبرالیستی و بی‌تفاوتی به ارزش‌ها

کسانی که نمی‌خواهند اسلام رواج یابد و قصور یا تقصیری دارند و یا دلباخته فرهنگ الحادی غرب هستند، می‌گویند غیر از این راه دیگری وجود ندارد. شاید به یاد داشته باشید که یکی از مسئولان پیشین می‌گفت: چیزی بالاتر از لیبرالیسم وجود ندارد. کسانی که این‌گونه فکر می‌کنند، بسیاری از مسائل را به شکل دیگری برای خود حل می‌کنند. در این رویکرد، ارزش‌ها فراموش می‌شود، درباره زحماتی که صدها هزار شهید کشیدند و جان‌هایی که نثار کردند، می‌گویند یک زمانی احساسات مردم جوش آمد و یک کاری کردند، ما که نمی‌توانیم چوب آنها را بخوریم! اینها باور ندارند که باید ارزش‌های دینی در جامعه حاکم شود. می‌گویند کار ما این است که اقتصاد و رفاه مردم را تأمین کنیم، نه چیز دیگر. اینجاست که مدیریت دینی و غیردینی مطرح می‌شود. این رویکرد مربوط به مدیریت غیردینی و غیراسلامی است.

وظیفه مدیران به هنگام تعارض منافع مادی و ارزش‌های الهی

مدیریت اسلامی این است که باید در برنامه‌ها، ارزش‌های اسلامی را حفظ کرد؛ حتی اگر با بعضی ارزش‌های مادی تضاد پیدا کند. اگر امر دایر شد بین یک رفاه اقتصادی، با بقای یک ارزش الهی در جامعه، ارزشی که دستاورد خون صدها هزار نفر از بهترین گل‌های این کشور است، باید کدام یک را ترجیح داد؟ برخی می‌گویند: آنها رفتند و شهید شدند و اجرشان با خدا؛ به ما چه ارتباطی دارد! ما باید کاری کنیم که زندگی‌مان آباد شود و مردم هم در آینده به ما رأی دهند؛ چون ما خدمت کردیم، جنس ارزان شد! این تفاوت مدیریت دینی و غیردینی است؛ در کجا؟ نه در علم مدیریت، زیرا علم مدیریت؛ گزاره‌هایی ثابت و جدا از ارزش‌ها، افکار و آرای دینی و غیردینی بود. اما وقتی سخن از نظام مدیریتی باشد و بعد برنامه‌های مدیریتی که در یک کشور اسلامی می‌خواهد اجرا شود، آنجا ارزش‌های اسلامی

تأثیرگذارند. به هر حال، موضوع مورد نظر، جایگاه آموزه‌های اسلامی در امور مدیریتی است؛ یعنی در همه چیزهایی که به مدیریت مربوط است، حتی فلسفه، نظام و برنامه‌های مدیریت. مسئله این است که آموزه‌های اسلامی تا چه اندازه در این امور مؤثرند.

لزوم تبیین اهمیت مسائل مدیریت اسلامی

نکته پایانی که باید یادآور شوم، بیان اهمیت مسائل مدیریت اسلامی است. هر اندازه بتوانید اهمیت این رشته و تأثیر آن در سعادت جامعه را برای علاقه‌مندان این حوزه تبیین کنید، داوطلبان برای حضور در این عرصه بیشتر می‌شوند. اما اگر صرفاً روی منافع مادی، منزلت اجتماعی و حقوق حاصل از آن تأکید کنید، این فکر، فکر دینی نیست و از همان مدیریت‌های دیگر سرچشمه می‌گیرد. مدیریت دینی باید به گونه‌ای باشد که دانشجو در فکر این باشد که من چه کار انجام دهم که خدا بیشتر از من راضی باشد. چگونه بیشتر به جامعه خدمت کنم. اگر روزی خدمت امام زمان رسیدم، دست بر صورتم بکشد و بگوید: آفرین. نه اینکه مرا از خود دور کند. اگر این‌گونه شد، این نوعی مدیریت دینی در بخش آموزش است. اما اگر گفتیم رشته‌ای را انتخاب کنیم که حقوق بیشتری دارد، و اگر در ایران نشد، در کشوری دیگر درآمد خوبی داشته باشد، این تربیت، دینی نیست و مدیریت حاصل از آن نیز دینی نیست.